چرا مسلمانان از نظر اقتصادی عقب ماندند؟

انقلاب نظامی در غرب و موفقیت تعصب گرایان در مبارزه علیه خردگرائی و قابل محاسبه بودن

از باسام تیبی - سود دویچه تسایتونگ ٢٦/٢٥/٢٤ دسامبر ٢٠٠١
(برگردان از آلمانی به فارسی از ا. شهروند)

جهان اسلام امروز یك و نیم میلیارد مسلمان را در بر میگیرد. ٥٦ کشور با مردم مسلمان به سازمان کنفرانس اسلامی تعلق دارند. اما مسلمانان علی رغم وزنه شان در زمینه جمعیت و سیاست در اقتصاد نقش جانبی دارند. در میان ٥٦ کشور اسلامی تنها مالزی امروزه صدور تولیدات صنعتی دارد.
چرا اینطور است؟ در جواب این سوال دو پاسخ در دوجهت متضاد داده میشود. در حالیکه نظر غالب در غرب اسلام و عقب ماندگی را بهم مربوط میکند، مسلمانان فلاکت اقتصادی موجود را صرفا معلول حاکمیت غرب میدانند. کدام یك حق دارد؟
واقعیت این است که توضیح تاریخی شرایط ممکن است اما محدودیت های خود را دارد. این درست است که ویژگی جهان اسلام وحدت و گوناگونی است. این هم درست است که تمدن اسلامی روزهای بهتری داشته است و بهمین جهت کاملا غلط است که علت عقب ماندگی مسلمانان را اسلام بدانیم. قرون وسطی برای اروپا به معنی عقب ماندگی، بی ملاحظه گی و تاریکی بود. دنیای اسلام در آن زمان در مرتبه اول قرار داشت. هرچند در آن زمان اقتصاد جهانی نشده بود، اما اسلام دارای اقتصاد شکوفائی بود که بخش های وسیعی ار آسیا و آفریقا تا اسپانیا را در بر میگرفت. با اعتبار ترین تاریخ شناس تمدن اسلام مارشال هاجسون (Marshal Hodgson) در تاریخ اسلام خود مینویسد: «اگر کسی در قرن ١٦ میلادی از کره مارس به زمین میآمد احتمالا تصور میکرد که کل بشریت در حال اسلامی شدن است. این نظر فقط بدلیل برتری استراتژیك و سیاسی مسلمانان نبود بلکه همچنین نتیجه تمدن فعال آنان در مجموع بود».

کشورگشائی توسط جهاد
معذالك در تاریخ نویسی غرب و بخصوص آلمان این تمایل وجود دارد که اروپائی ها را بالاتر از غیر اروپائی ها ببینند. در این دید از تاریخ باید تجدید نظر شود چون تمدن اسلامی بین قرن نهم تا قرن شانزدهم متکامل ترین تمدن ها بود: پس از موجودیت در قرن هفتم پروژه تصرف دنیا به تحقق در آمد که از آن تمدن اسلامی ناشی شد. مسلمانان از قرن نهم به بعد سیاسیت کشور گشائی توسط جهاد را ترك کردند و هم خود را معطوف رشد درونی تمدن خود نمودند. یونانی کردن اسلام و شکوفا شدن اقتصاد و تجارت به تولید خردگرائی اسلامی کمك میکردند. دوران روشنگری اسلامی اعتلا مییافت.
این دوران حد اکثر در قرن هفدهم میلادی به پایان رسید. علت این افول چه بود؟ بدون شك در مرحله اول توازنی میان پاگرفتن غرب و افول تمدن اسلامی وجود دارد. آیا این به معنی اینست که ایندو علت و معلول یکدیگرند؟ مسلمانان چنین تصوری دارند. از مطالعات تاریخ دانان غرب، بخصوص جفری پارکر(Geoffry Parker)، میدانیم که تشکیل غرب بعنوان تمدن جدید بین سالهای ١٥٠٠ تا ١٨٠٠ میلادی انجام گرفت. این تشکل همراه با یك «انقلاب نظامی» بود که پارکر آنرا با تشکیل غرب مساوی قلمداد میکند. این دوران مصادف با گسترش اروپا است که ما آنرا جهانی شدن (Globalisierung) مینامیم.
تمدن اسلامی هم به دنبال جهانی شدن بود. هدف نهائی اسلام این بود که تحت عنوان دین و تمدن مرزهای خانه اسلام (دارالاسلام) را در تمام جهان گسترش دهد. این هدف برای اقدامات مسلمانان را از قرن هفتم میلادی تعیین کننده بود. اما آنها از قرن شانزدهم به بعد بیشتر مجبور شدند جای خود را برای غرب که پروژه جهانی شدن غالب را براه انداخته بود خالی کنند. زخم این شکست در حافظه مشترك همه مسلمانان مانده است.
مسلمانان هنوز هم استدلال میکنند که غرب جای آنها را با زور غصب کرده است. امری که ضدغرب بودن مسلمانان معلول آنست. جهانگشائی اروپائیان حتی در مقابل دروازه های دارالاسلام نیزتوقف نکرد و جهان را در شعاع برتری استعمار گرایانه خویش قرار داد. اما آیا این دلیل عقب ماندگی اقتصادی مسلمانان است؟

از زمان کارل بزرگ تا رنسانس وضع اسلام بهتر از سرزمینهای مغرب بـود. ولی اسلام نتوانست جهش بطرف جهانی شدن را کامل کند. معهذا پاسخ اینکه علت کدام است هنوز داده نشده است. بخصوص در اثر خوادث ١١ سپتامبر این سوال مهم و داغ شده است. این فکر وجود دارد که جهانی شدن معلول غرب زمینه این عمل تروریستی است. اینجانب به عنوان یك مسلمان رفرمیست و خرد گرا که در حوزه کشش و فشار

غرب و تمدن اسلامی زندگی میکند اعتقاد دارم که بررسی تاریخ تمدن که در بالا رفت بما کمك میکند که سوء قصد ۱۱ سپتامبر را بهتر درك کنیم. این سوء قصد بیشتر از تروریسم بود.
در سالهای بعد از انحلال نظم اسلامی و پایان امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲٤ میلادی نو آور اسلامی شکیب ارسلان این سوال را بعنوان تیتر کتاب انتخاب کرد که «چرا مسلمانان عقب مانده اند در حالی که دیگران به جلو رفته اند؟» پاسخ ارسلان شبیه پاسخی است که بسیاری از مسلمانان پس از جنگ شش روزه در سال ۱۹٦۷ میدادند. پاسخ این بود که: «راه حل اسلام است». اما این پاسخ نیز در توضیح علل تکامل اقتصادی همانقدر کمك میکند که پاسخ اول که علت را برتری غرب میدانست.
در مدرسه دمشق من هم مانند هم دوره های دیگر خود با کوشش دیگری برای تو ضیح آشنا شدم: جنگهای صلیبی مقصر شکست تمدن اسلامی بوده اند. از آن پس غرب کوشش کرده است به مسلمانان امکان پا گرفتن ندهد. بسیاری از مسلمانان اینطور فکر میکنند. این استراتژی جنگی از زمان فتح اورشلیم در سال ۱۰۹۹ تا «هشتمین لشگر کشی» علیه عراق در سال ۱۹۹۱ - که نام یك کتاب پرفروش که توسط ژنرال مصری سلاح ادین الشادلی که قهرمان جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ است - ادامه داشته است. جنگ جدید علیه بن لادن نیز در اینجا منظور میشود. این اشتباه بزرگ جرج بوش بود که بدون شناخت تاریخ مسیح و اسلام از «لشگرکشی» علیه بن لادن صحبت کرد. روز بعد این تیتر روزنامه های اسلامی بود و در حافظه جمعی مسلمانان پاك نشدنی باقی مانده است. اینکه پرزیدانت بوش با دیدار محترمانه از مسجد بزرگ واشنگتن در روز بعد و سخنان تشویق آمیز او از اسلام برای ترمیم و جبران این اشتباه را بسیاری از مسلمانان دیگر مورد توجه بسیاری از مسلمانان قرار نگرفت. چیزی که باقی ماند براه انداختن «لشگر کشی» بود.
بهر حال توضیح علل عقب ماندگی مسلمانان با جنگهای صلیبی از نطر تاریخی غلط است. در آن دروان نه تمدن غربی وجود داشت و نه جهانی شدن. متعصبین مدهبی میخواستند اورشلیم را فتح کنند و خواست یك دنیای گلوبال آنطور که مسلمانان از قرن هفتم در سرداشتند، را نداشتند. رقابت بین اسلام و مسیحیت نبود. رقابت بین غرب و تمدن اسلامی بود که هر دو خواهان جهانی شدن بودند.

تحریم ربا

من در اینجا تعاریف نادرست را تصحیح میکنم اما بخود اجازه نمیدهم که سوال طرح شده را پاسخ دهم.
اسلام شناس یهودی-فرانسوی ماکسیم رودنسون (Maxim Rodenson) نیز سوال فورموله شده در بالا را در اثر بزرگ خود «اسلام و کاپیتالیسم» طرح کرده است. او توضیح را عدم توانائی تمدن اسلامی در تکامل سیستم اقتصادی خود از تجارت به صنعت مانوفاکتور میداند. اما او بلا فاصله اضافه میکند که اشتباه است اگر علت این عدم توانائی خود اسلام داشته شود.
غالبا ادعا میشود که اسلام امکانی برای تکامل روشهای اقتصاد مدرن باقی نمیگذارد. برای نمونه هم تحریم ربح در اسلام عنوان میشود. رودنسون عنوان میکند که جهان بینی اسلامی تحریم های ضد اقتصادی زیادی را میشناسد ولی در عین حال راههای قانونی هم برای دور زدن این تحریمها نیز ارائه میدهد. بدین ترتیب در تاریخ اقتصاد اسلامی ربح که تحریم شدید مذهبی بوده است از راهها و تحت عناوین مختلف مطالبه میشود.
رودنسون به این جهت اسلام را «جامعه ای ایدئولوژیك» میداند و با آن این رفتار را مور نظر دارد که از در پشت آن چیز را دوباره حلال میکند که قبلا توسط دکترین مدهبی حرام شده بود. بدین ترتیب اقتصاد اسلامی کلاسیك اجازه میدهد که ربا (ربح) از راههای دیگری مطالبه شود.
علی رغم آنکه من به برداشت رودنسون از رابطه بین مذهب، فرهنگ و اقتصاد گرایش دارم، از محدود بودن توضیحات او آگاه هستم. من از یکطرف تضاد میان شرق و خردگرائی را قبول ندارم. در اسلام بین قرن نهم و دوازدهم یك فلسفه خردگرایانه وجود داشت. از طرف دیگر نمیتوانم ارتباط میان اقتصاد مدرن، خردگرائی و قابل محاسبه بودن را رد کنم. فقط میگویم که خردگرائی منحصر به (مونوپول) غرب نیست. خردگرائی رنسانس اسلامی از فارابی در قرن نهم تا ابن رشید در قرن دوازدهم وجود داشته است. اما این جریان برای تعصب گرایان اسلامی هیچگاه خوش آیند نبود. در رقابت درون اسلامی بین تعصب فقهی و هلنیست های اسلامی قرون وسطی اصل «هرکس که به منطق تکیه کند کافر است» حاکم بود. بالاخره هم تعصب بر خردگرائی فائق آمد. تاریخ شناس جرج مقدیسی (George Makdisi) نشان داده است که چگونه تعصب گرایان با تمام قوا وارد شدن علوم خردگرایانه در برنامه های درسی مدرسه های اسلامی را بلوکه میکردند. این اقدامات به نحو تعیین کننده ای مانع شدند که خردگرائی و قابل محاسبه بودن اقتصاد و جامعه نهادینه شوند.
تاریخ اقتصاد و اجتماع تا کنون فقط توجه عده ناچیزی از تاریخ شناسان اسلام را به خود معطوف کرده است. بیشتر تاریخ اقتصاد شناسان که به اسلام مشغولند، معلمین یهودی هستند که فقط بطور مثبت در این باره مینویسند. دانشمند اسرائیلی در زمینه علوم سیاسی و فیلسوف شلومو آوینریی (Schlomo Avineri) طرح

کرد که شاید هدف از ترسیم تصویر مثبت دانشمندان اسرائیلی از اقتصاد و اجتماع اسلام بالا بردن ارزش خود در يك محیط ضد یهودی اروپای غربی بوده است. اسلام به بهودیان تحمل خود را عرضه میکرد.
واقعیت اینست که: مهمترین تحقیقات در مورد تاریخ اقتصاد و اجتماع اسلامی از قلم دانشمندان یهودی بوده است. تاریخ شناس مارتین کرامر (Martin Kramer) از دانشگاه تل آویو از «کشف اسلام توسط یهودیان» صحبت میکند. اما این تاریخ شناسان نیز پاسخ قانع کننده ای به سوال ما نمیدهند.

به انتظار امام غائب

مطمئنا جنگهای صلیبی و نه مذهب بودند که جلوی تمدن اسلامی را از پیشرفت بسوی يك اتصاد مدرن گرفته اند. تکامل غرب با علوم مدرن و تکنولوژی آن در افول تمدن اسلامی نقش داشت. اما به این علت نبایـد به علل درونی اسلام بی توجه بمانیم. جزو این علل کشمکش های درونی و تقسیم بندی هائی است که تمدن اسلامی را اول به سکون و سپس به سقوط آوردند. اسلام درس میدهد که امت اسلامی باید تنها يك امام داشته باشد و او خلیفه و یا بهتر بگوئیم امیر المومنین (رهبر مسلمانان) است. در قرن دهم سه خلیفه داشتند که هر سه با یکدیگر مبارزه میکردند، یکی در بغداد، دیگری در قاهره و سومی در کردوبا. تنها مسلمانی که امروز تیتر خلافت بخود میدهد به اتهام فرا خواندن به قهر در زندان کلن است. مسلمان دیگری که خود را رهبر مسلمانان میداند، محمد عمر، با طالبان نا پدید شده است. و دوباره این غرب است که مقصر است! خیر ما به تفسیر دیگری از تاریخ افتصاد اسلامی نیاز داریم که از انداختن تقصیر به گردن غرب فراتر رود.

باسام طیبی (Bassam Tibi) پروفسور روابط بین المللی در دانشگاه گوتینگن است. او کتا بهای مختلفی در باره اسلام نوشته است که یکی از آنها «جنگهای صلیبی و جهاد. اسلام و دنیای مسیحیت» و «اما واقعی - اسلام از محمد تا به امروز» است.